



۱- بازگشت به کودکی میسر نیست اما تازه و بیدار نگاه داشتن خاطرات و جان کودکی در جان همیشه آدمی، یک کار هنرمندانه است؛ حتی اگر این در جان هنرمندی نباشند. هنرمندان اصل هم نه‌تنها با این حال و جان کودکی زندگی می‌کنند، بلکه آن را عامل استحاله و صیقل‌خورده‌گی خود می‌دانند. این بیدارباشی کودک درون، ما را از کدرشکن و تاریک‌سودن دور و به زلالی و درخشندگی نزدیک می‌کند. بروز و ظهور این امر در آثار شاعران و هنرمندان، همیشه غیرمستقیم یا در هاله‌ای از زلالی هنر قابل رویت است اما این امر گاه در آثار بعضی شاعران و هنرمندان، پرزگندتر و آشکارتر رخ می‌نماید؛ مثلا در شعر شاعرانی چون سهراب، فروغ و قیصر. از این رو، زبان، بیان و فضاسازی شعرهای‌شان هم نسبت به دیگر شاعران، ساده‌تر، صمیمی‌تر، ملموس‌تر، عینی‌تر و حتی عادی‌تر و مادی‌تر است و درک و دریافت اشعارشان نیز آسان‌تر. همین امر گاه سبب می‌شود تا گرایش و میل این‌گونه از شاعران به شعر نوجوان بیشتر شده یا بخشی از این‌گونه اشعارشان به‌طور

نگاهی به رمان

«قبرستان عمودی» اثر حمیدرضا شاه‌آبادی

شما هم جهان مردگان را ببینید!

حسام آبنوس: «من جهان مردگان را دیده‌ام». این جمله به تنهایی کافی است تا هر شنونده‌ای را ترغیب کند پای صحبت‌های کسی که چنین ادعایی می‌کند بنشیند. حالا حمیدرضا شاه‌آبادی در جلد اول رمان «دروازه مردگان» که با نام قبرستان عمودی منتشر شده، خواننده رادر چنین موقعیتی قرار داده و او را دنبال خود می‌برد تا جهان مردگان را به او نشان دهد. این رمان از آنجا که برای مخاطب نوجوان نوشته شده، است که با توجه به روحیات این گروه سنی به رشته در تحریر درآمده است. مرگ، عالم پس از مرگ و بی‌خبری انسان‌ها بویژه در میان نوجوان مساله‌ای است که ارتباطی با موقعیت زمان بشر در تاریخ ندارد و پیشرفت‌های تکنولوژیک ... و همواره یک موضوع رازآلود و البته پرشش جدی است. حمیدرضا شاه‌آبادی با شناخت درست از روحیات این گروه سنی سراغ این موضوع رفته و اثری خلق کرده که علاوه بر جذابیت‌های داستانی تاحدودی از واقعیت‌های عالم مرگ و حواشی آن نیز با مخاطب خود سخن گفته است.



خوانندگان رمان‌های حمیدرضا شاه‌آبادی آگاهند که تاریخ دستمایه آثار داستانی او بوده و او بسا بهره‌گیری از ظرفیت‌هایی که شخصیت‌های تاریخی دارد دست به خلق آثاری می‌زند که هر خواننده‌ای از خواندن آن لذت می‌برد. او با یافتن شخصیت‌ها یا رویدادهایی در تاریخ، ساختمان رمان خود را دیوار به دیوار آنها بنا می‌کند و با روایت داستانی حفره‌های تاریخی را پر می‌کند. در «قبرستان عمودی» هم خواننده با سرگذشت شخصیتی روبه‌رو می‌شود که در عهد قاجار زندگی می‌کند و جهان مردگان را دیده است. «ضالقی میرزا»یی که به طور اتفاقی سر از روزگار کنونی درآورده و چند نفر مشغول خواندن حکایت زندگی او می‌شوند، دست‌نوشته‌های او در گذر زمان به دست خانواده‌ای می‌رسد و پسر نوجوان خانواده با آنها انس می‌گیرد و خواندن دست‌نوشته‌های او را که نوعی شرح حال است، آغاز می‌کند. این دست‌نوشته‌ها زمینه گسترش رمان و اتفاقات بعدی آن را فراهم می‌کند.

حمیدرضا شاه‌آبادی در این رمان نوجوان، تلاش کرده اثری در ژانر فانتزی خلق کند. در روزگاری که آثار فانتزی که از نظر مضامین به کار رفته در بافت رمان هیچ سنخیتی با روحیات نوجوان ایرانی ندارد، به صورت سریالی ترجمه و با شمارگان باورنکردنی منتشر می‌شوند، این رمان یک گام بلند رو به جلو محسوب می‌شود که می‌خواهد خوراک داستانی مخاطب نوجوان امروزی را فراهم کند. اتفاقی که یکی از خلأهای ادبیات داستانی است و حمیدرضا شاه‌آبادی بدرستی دست روی این

شعرهای این کتاب، زبانی است مناسب نوجوانان اما در اشعار بزرگان دیروز و امروز هم شعرهایی می‌بینیم که به‌سبب سلامت، روانی و سادگی زبانی و نیز سادگی ترکیبات، تشبیهات، استعارات، نوع تخیل و تصویرسازی، شباهت‌هایی با شعر نوجوان دارد؛ بویژه به‌نوع اشعار دفتر «باران بهانه بود» جواد محقق. یعنی به‌گونه‌ای است که دریافت و درک محتوا و احساس‌شان سخت و دور از ذهن نیست. از این رو، بسیار باب طبع نوجوانان است و به‌همین دلیل بعضی از آن اشعار در کتاب‌های فارسی مربوط به نوجوانان می‌آمد و می‌آید.

مجموعه‌شعر «باران بهانه بود» جواد محقق را نشر پدپایش - که چند سال ناشر برگزیده در نمایشگاه کتاب بوده است- با کاغذ گلاسه در ۴۸ صفحه به چاپ رسانده، هم‌راه تصویرگری علی نامور. جواد محقق از جمله شاعران شاخص انقلاب است که بین هنرمندان و شاعران از محبوبیت بالایی برخوردار است؛ محبوبیتی که شاید خود چندان هم از آن باخبر نباشد! زیرا او همواره کارهای خیرخواهانه‌اش را بی‌مزد و بی‌توقع انجام می‌دهد و در فکر کارهای ادبی و هنری خود است تا درگیر اشخاص هنری

اما ما اینجا بالطبع کاری به این‌بخش از شخصیت انسانی شاعر نداریم و شأن انسانی او را در نقد و بررسی اشعارش دخالت نداده و نباید هم بدهیم، چون در کار نقد، شما با مولف کاری ندارید و تنها با خود اثر کار دارید. اگرچه ممکن نیست که آثار یک شاعر و هنرمند با درونیات و شخصیت او نزدیک‌هایی نداشته باشد اما چون این درونیات و شخصیت را نمی‌توان بر اساس ظواهر امر قضاوت کرد، بنابراین نباید سراغش رفت. از طرف دیگر، هر انسانی پر از تضادهای درونی است که ممکن است مجال بروز پیدا نکند یا بخشی از آن در خفا بماند و...

و در این میان، تضادهای درونی شاعران و هنرمندان الا ملاحظه!

۴- به نظر من، جواد محقق از معدود شاعرانی است که در کنار سرودن اشعار در بعضی قالب‌های کلاسیک، سال‌هاست که طبعش را در اشعارنیمایی آزموده و تجربه کسب کرده است؛ و اینک او بحق یکی از شاعران خوب و شاخص شعر نیمایی در بعد از انقلاب است که با همه شهرت‌ش، در قد و قواره و درخشش اشعار نیمه‌ای‌اش، معرفی نشده است. باری، جواد محقق نه‌تنها شاعر نیمایی‌سرای

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «باران بهانه بود» سروده جواد محقق

راهی تازه در شعر نیمایی

- ضیاءالدین خالقی

خوب و شاخصی است، بلکه با توجه به نیمایی‌هایی که از او خوانده‌ام باید بگویم حتی رسالت و اصالت کار نیما را نیز خوب شناسخته و در کنار سلامت زبانی شعر- به هر لحاظ- و استقلال نسبی زبان شعر، ساختار و فرم اشعار نیمه‌ای‌اش بسیار ظریف و شکیل و جاقفاده‌است؛ شاعری که قافیه‌بندی‌هایش در شعر نیمایی طبیعی می‌نشیند و به هارمونی اثر محتوا و احساس‌شان سخت و دور از ذهن نیست. از این رو، بسیار باب طبع نوجوانان است و به‌همین دلیل بعضی از آن اشعار در کتاب‌های فارسی مربوط به نوجوانان می‌آمد و می‌آید. مجموعه‌شعر «باران بهانه بود» جواد محقق را نشر پدپایش - که چند سال ناشر برگزیده در نمایشگاه کتاب بوده است- با کاغذ گلاسه در ۴۸ صفحه به چاپ رسانده، هم‌راه تصویرگری علی نامور. جواد محقق از جمله شاعران شاخص انقلاب است که بین هنرمندان و شاعران از محبوبیت بالایی برخوردار است؛ محبوبیتی که شاید خود چندان هم از آن باخبر نباشد! زیرا او همواره کارهای خیرخواهانه‌اش را بی‌مزد و بی‌توقع انجام می‌دهد و در فکر کارهای ادبی و هنری خود است تا درگیر اشخاص هنری

اما ما اینجا بالطبع کاری به این‌بخش از شخصیت انسانی شاعر نداریم و شأن انسانی او را در نقد و بررسی اشعارش دخالت نداده و نباید هم بدهیم، چون در کار نقد، شما با مولف کاری ندارید و تنها با خود اثر کار دارید. اگرچه ممکن نیست که آثار یک شاعر و هنرمند با درونیات و شخصیت او نزدیک‌هایی نداشته باشد اما چون این درونیات و شخصیت را نمی‌توان بر اساس ظواهر امر قضاوت کرد، بنابراین نباید سراغش رفت. از طرف دیگر، هر انسانی پر از تضادهای درونی است که ممکن است مجال بروز پیدا نکند یا بخشی از آن در خفا بماند و...

و در این میان، تضادهای درونی شاعران و هنرمندان الا ملاحظه!

۴- به نظر من، جواد محقق از معدود شاعرانی است که در کنار سرودن اشعار در بعضی قالب‌های کلاسیک، سال‌هاست که طبعش را در اشعارنیمایی آزموده و تجربه کسب کرده است؛ و اینک او بحق یکی از شاعران خوب و شاخص شعر نیمایی در بعد از انقلاب است که با همه شهرت‌ش، در قد و قواره و درخشش اشعار نیمه‌ای‌اش، معرفی نشده است. باری، جواد محقق نه‌تنها شاعر نیمایی‌سرای

«خوشا به‌حال درختان/ که ریشه‌دارترینند/ و سایه‌بارترین/ و در برابر توفان ز با نمی‌افتند/ خوشا به‌حال درختان/ که مهربان هستند/ و شانه‌های همه/ لانه پرنده شده است/ خوشا به‌حال درختان/ که سبزی می‌پوشند/ و در لطافت دنیای خویش/ می‌کوشند... خوشا به‌حال درختان/ که در شب باران/ هزار چتر محبت به‌دست می‌گیرند/ امباد آنکه زمین/ زخم نیزه بردارد/ و ریشه‌ها، همه در آفتاب/ خشک شوند/ خوشا به حال درختان/ که خاکی‌اند و خدایی/ ز خاک می‌رویند/ و رو به‌سوی خداوند/ راه می‌یونند/ دست‌های دعاشان/ همیشه پر بار است» شعری که اگرچه مثل بندهای قبلی خود، صرفاً با توصیف پایان می‌گیرد و توصیف‌ها اغلب پایان‌های خوبی برای شعر نیستند و در بستن چارچوب شعر ناتوانند اما توصیف این شعر کامل است و کامل‌تر از توصیف‌های قبلی است و کمالش در حاصل و مفهوم حاصل پربراری درخت است که با پایان شعر که حاصل شعر است، تداعی مناسب و با تناسبی را می‌آفرینند. و شعر «مبادا درختان بمیرند» تقریبا شکل تکامل‌یافته شعر «خوشا به‌حال درختان» است، و شعر «راه دیگر»، مدرن‌تر از شعر «باران بهانه بود» اما نه الزماً زیباتر از آن. و شعر «روبه‌روی شعر من» جواد محقق مرا به‌یاد شعر «نشانی» سهراب می‌آورد؛ به همان زیبایی و با همان ساختار، استحکام و انسجام. اگرچه شباهت‌شان را از آن منظر- که در هو به زبان شعر- کودک و نوجوان نزدیک است، می‌توان دریافت اما تفاوت‌شان هم در همین شباهت‌شان نهفته است؛ به این معنا که شعر «روبه‌روی شعر من» جواد محقق باید کمی بیشتر از زبان شعر کودک و نوجوان فاصله می‌گرفت تا بهتر و راحت‌تر به‌عنوان شعری در میان بهترین‌اشمار معاصر پذیرفته شود:

«کودکی برای من نوشت:/ شیشه‌های شعر تو/ شکسته است/ باد می‌وزد میان خانه‌اش/ واژه‌های آن ز هم گسسته است/ گفت:/ «خانه‌های شعر تو/ چقدر کوچک است!/ من بزرگ می‌شوم؛ ولی/ شعرهای تو/ مثل خانه عروسک است!/ من دلم شکست/ دیدم او بزرگ شد/ من ولی هنوز کوچک/ در میان خانه‌های شعرهم/ فکر توپ و بادبادک و عروسکم!/ ناگهان نسیم تازه‌ای/ از کنار من عبور کرد/ دست خاطر مرا گرفت/ پُرد سوی خانه خیال/ دیدم آرزو/ در به روی من نیسته است/ کودکی/ دوباره روبه‌روی شعر من/ نشسته است.»

نگاهی به مجموعه شعر «بعد از بنفشه‌ای که نیامد» سروده عباس باقری

باید حوصله عمیق داشت

جنگاوران آریوبرزن‌اند/ بلوطها / ریشه به سنگ فرو برده/ قد برکشیده/ بر سینه ستبر صخره‌ها/ و دای دهبدهان/ تن را به برف پوش وانهاده/ از سرزمین پارسیان چشم بر نمی‌دارد... (صفحه ۲۰)

هندسه کلام باقری در این مجموعه اگرچه منثور اما دارای بوطنیقای شاعرانه است. فی‌المثل ما در کلام روزمره می‌گوییم: «گر باران نیارد...» اگر در شعر هم همین گونه سخن بگوییم ولو به نظم، شعر اتفاق نمی‌افتد اما اگر هندسه تالیف الفاظ برای ادای چنین جمله‌ای، از سطح عادی فاصله گرفته و نظام متفاوت بیاید در این صورت ولو بر اینکه سخن منثور اما شاعرانه خواهد بود: اگر باران نتواند، ایمان بیابورد به ذائقه کویر/ او کهولت پادها را/ به روایت شن رودها بهانه کند/ پس در این حوالی چه می‌کند شعر؟ (صفحه ۱۶)

یکی از شعرهای خوب این مجموعه شعر پرچم است. شعری بلند اما متشکل از بندهای مستقل که با رشته‌هایی به هم مربوط شده است. نقطه قوت اصلی شعر در این است که اگرچه شعر از بخش‌های مختلف و به ظاهر مستقل تشکیل یافته‌است اما همان بخش‌های مختلف، روایتگر یکسری حادته‌ها و مضامین مرتبط به یکدیگر است. این در نهایت یک فرم نهایی به اثر داده که روحنواز و چشمگیر است:

۱- در اهتزاز

بادهای بی‌ریشه را ذله می‌کند

پرچم

۲- این را

از ملتش آموخته است

در زیر آتش دشمن

شاعر در ادامه با محوریت پرچم، هم تصویرسازی می‌کند و هم روایت، از صلح می‌گوید و غیرت و میهن‌پرستی و جنگ:

۳- کوه‌ها

در خود فرووشده فرسوده می‌شوند/ رودها/ آواز خوان و شاد

می‌گذرند/ پرنده‌ها / هر جا که می‌روند/ نغمه‌های‌شان را همراه می‌برند/ پرچم‌ها/ اما/ به دیدبانی بر جای می‌مانند...

پرچم در واقع می‌توانست حتی بدون فصل‌بندی روایت شود. فصل، بهتر است که ناخودآگاه در ذهن مخاطب قوام یابد و نه اینکه متکی باشد به گفتن و نوشتن شاعر. البته که سطربندی و علامت‌گذاری شعر سپید، ضروری است اما شعر سپید چنان باید طراحی شود که اگر تمام سطور را هم پشت سر هم بنویسیم، مخاطب حرفه‌ای شعر بتواند سطرها را از هم جدا و شعر را در ذهن بازنویسی کند. یکی از عمده تفاوت‌های شعر منثور با نثر شاعرانه همین نکته درونی است.

پنجره

نقدی بر مجموعه شعر «عدم»

سروده محمود حبیبی کسبی

ناله‌ای غریب



- حمیدرضا شکارسری

واژگان یک متن نسبت مستقیم و البته دوسویه‌ای با فضای حاکم بر آن دارند. فضای کهن حاکم بر تعبیر و مفاهیم و تصاویر شعر، دایره واژگان را به سمت آر کایسم و باستانگرایی سوق می‌دهد و دایره کهن واژگان نیز به قدمت تعبیر و مفاهیم و تصاویر شعر مجال بروز و ظهور می‌دهد و این هر دو در همراهی و همجووشی با یکدیگر به کلیت شعر صورت و سیرتی کهن می‌بخشد. همین جا باید تفاوت بین کهن بودن و کهنگی را متذکر شد. کهن بودن توجه به سنت و مفاهیم سنتی و احیای آن دسته از مناسکی زبانی است که هنوز پتانسیل زندگی دارند. واژه‌ها و مفاهیم کهن هنوز قابل فهمند و حتی کاربرد دارند، اگر چه کاربرد سابق را از دست داده‌اند. کهنگی اما تلاشی بیپوده برای به‌کارگیری واژگانی است که دیگر نه کاربرد دارند و نه حتی فهمیده می‌شوند و تلاشی است برای احیای مناسکی زبانی که دیگر مردانند و ارزش معناشناختی و حتی زیباشناختی ندارند. شعر «محمود حبیبی کسبی» در مجموعه شعر «عدم» شعری ست سنتی و کهن‌گرا. شعری که حاصل رابطه‌ای دوبانه و زنده است بین زبان کهن از یک‌سو و تعبیر و مضامین نسبتاً تازه اما ریشه‌دار در سنت از سوی دیگر؛ نوعی همگرایی بین صورت و محتوا. این نوع بیان اگر چه شعر «حبیبی» را از انعکاس جهان معاصر با تمام اجزا و جزئیاتش محروم کرده است اما در تناسبی کامل با مفاهیم کلی و همه زمانی است که شاعر مراد کرده است.

سر دادن است عاقبت حسن بی‌نقاب

قالی به دار رفته زیبایی خود است

اینجا دیگر مفاهیم با مصادیقی زنده و به روز از جهان معاصر زنده نشده‌اند، بلکه تا بد به همین صورت قابل انتقال و جابه‌جایی از قرنی به قرن دیگرند. پس شعرهای «عدم» با زبان و بیان مدرن غرل نو میانه‌ای ندارد. «محمود حبیبی کسبی» شخصیت خود را در شعرهایش بروز نمی‌دهد، بلکه «من» نوعی خود را در اشعار تعزلی و «من» ایدئولوژیک خود را در اشعار دینی‌اش بازمی‌تاباند. او نیز چون هر شاعر سنتی‌سرای سنتی‌اندیش هرگز «من» فردی و شخصی‌اش را بروز نمی‌دهد و اساسا در این نوع شعری «من» فردی چه اهمیتی دارد!

من و تو هر دو غریبیم و بی‌نوا ی نی!

بیا که لب به لب هم نهمیم و ناله کنیم

برای شاعر در چنین فضایی کار مضمون‌یابی با همان دایره کلمات آشنا و کهن منظور نظر است. تازگی مضمون در فضایی که قرن‌هاست حوزه کاری هزاران شاعر بوده، کار سختی است و البته «حبیبی» در بسیاری از ابیاتش از پس آن برمی‌آید و طبعاً در بعضی از ابیات هم نه! «حبیبی» در فرازهایی از بعضی شعرهایش مجبور به بروز «من» فردی‌اش می‌شود؛ فرازهایی که نشان از توانایی او برای بیانی نو در قالبی سنتی است.

امشب شب تولد تنهایی من است

یعنی سی و سه سال غریبانه زیستم

و در غزلی دیگر:

من سکوت، او سکوت، خانه سکوت

روبه‌رویم نشسته تنهایی

این جزنگری و کاربرد عناصر زبانی نو در شعر، فضا را در لحظاتی معدود و محدود از غزل‌های سنت‌نخواه «حبیبی» تازه می‌کند؛ فضاهایی غریب که در شعر او عمومیت ندارد اما بارقه‌هایی روشن از توانایی شاعر در نوگرایی و نوسرایی است.

پیامک خوانندگان

۱۰۰۰۲۳۳۱

سلام وطن

۶۶۴۱۳۹۴۲

در یافت پیام‌های شما از سراسر کشور